



حملات پاکستان، تعامل منطقه‌یی: تناقض در موضع‌گیری غنی آشکار می‌شود

میان تأمل سیاسی و گریز سیاسی تفاوتی اساسی وجود دارد. آخرین بیانیہ اشرف غنی در جواب به بمباران اخیر پاکستان که در توئیتر یا اکس نشر شده است به طور قاطع در دسته دوم قرار می‌گیرد، و این بار تناقض‌ها دیگر پنهان نیستند، بلکه آشکار و برجسته‌اند.

در زمانی که افراد ملکی افغان بار دیگر هدف حملات قرار گرفته‌اند، غنی با یک انتخاب روشن مواجه بود: یا با دقت و صراحت سخن بگوید، یا به ابهام پناه ببرد. او ابهام را برگزید. در حالی که به هزینه انسانی حملات هوایی اشاره می‌کند، همچنان از محکومیت مستقیم و بی‌پرده پاکستان خودداری می‌ورزد. این سکوت، خوشتنداری دیپلماتیک نیست، بلکه اجتناب حساب شده است.

مقایسه با حامد کرزی در اینجا قابل تأمل است. کرزی، فارغ از دیدگاه‌ها نسبت به سیاست‌هایش، بارها آمادگی خود را برای نام بردن صریح از پاکستان در زمان نقض حاکمیت افغانستان نشان داده است. اما غنی همچنان به مثال‌های کلی‌گویی‌های مبهم خود ادامه می‌دهد، حتی زمانی که عامل تجاوز روشن و شناخته شده است.

این رفتار تازه‌ای نیست، بلکه ادامه سبکی از حکمرانی است که مسئولیت را مبهم می‌ساخت و در عین حال به تشکلات قدرت خارجی متکی بود. حتی اکنون، در خارج از افغانستان، غنی به نظر نمی‌رسد مایل باشد با همان واقعیت‌هایی روبه‌رو شود که زمانی در آن‌ها حرکت می‌کرد.

اما نقص عمیق‌تر در بیانیہ او در جای دیگری نهفته است: تأکید بر این که افغانستان در «انزوا» قرار دارد و راه حل را در «اجماع ملی» مبهم جست‌وجو می‌کند. این ادعا در برابر واقعیت جیوپولیتیک کنونی فرو می‌ریزد.

افغانستان امروز از نظر دیپلماتیک حذف نشده است، بلکه به صورت انتخابی با آن تعامل صورت می گیرد. به جز پاکستان، تقریباً تمام بازیگران مهم منطقه یی، از جمله هند، روسیه، چین و چندین کشور خلیج، چینل های سیاسی فعال و ترتیبات تجاری رو به گسترش با مقامات فعلی افغانستان ایجاد کرده اند. این تعاملات نمایشی نیستند، بلکه ساختارمند بوده و شامل گفت وگوهای امنیتی، هماهنگی اقتصادی و حضور دیپلماتیک می شوند.

از این هم مهم تر، نمایندگان مقامات افغان اخیراً در تعاملات با اتحادیه اروپا میزبانی شده اند. همین واقعیت به تنهایی ادعای ساده انگارانه انزوای کامل را رد می کند. آنچه وجود دارد، حذف مطلق نیست، بلکه تعامل مشروط بر اساس منافع ستراتیژیک است.

توصیف این وضعیت به عنوان انزوای کامل، از نظر تحلیلی نادرست و از نظر سیاسی گمراه کننده است.

چلنجی که افغانستان با آن مواجه است، سکوت جهان نیست، بلکه تعریف دیگری در نحوه تعامل جهان با آن است.

چارچوب بندی غنی تلاش می کند این تمایز را نادیده بگیرد، زیرا پذیرش آن روایت گسترده تر او را که همه چیز پس از خروجش را صرفاً در قالب فروپاشی تعریف می کند، تضعیف می سازد. واقعیت پیچیده تر از آن است و برای چنین روایتی چندان مناسب نیست.

سپس به پیشنهاد اصلی او می رسیم: «اجماع ملی.»

در اینجا، پیشنهاد از سطح ضعف عبور کرده و به طور بنیادی از واقعیت فاصله می گیرد.

گفت وگوی ملی مستلزم کثرت گرایی، حضور بازیگران سیاسی رقیب، تضمین های اساسی و آزادی سازمان دهی است. هیچ یک از این شرایط تحت حاکمیت کنونی طالبان که کنترل کامل سرزمینی را در دست دارند، وجود ندارد. افغانستان امروز یک میدان باز سیاسی برای رسیدن به اجماع نیست، بلکه ساختاری متمرکز از قدرت است.

بنابراین این پرسش اجتناب ناپذیر است: این گفت وگو دقیقاً کجا قرار است انجام شود؟

در داخل افغانستان، جایی که بسیج سیاسی مستقل به طور ساختاری محدود شده است؟ یا در خارج از کشور، در پایتخت های خارجی؟ و اگر خارج، کجا؟ در پاکستان، همان کشوری که

حملات هوایی را انجام می دهد؟ این پیشنهاد نه تنها غیر عملی است، بلکه به نمایش سیاسی نزدیک می شود.

آنچه حتی بیشتر جلب توجه می کند، فراموشی تاریخی نهفته در دعوت غنی برای «اجماع ملی» است. نظام سیاسی که او رهبری می کرد، از اجماع طبیعی افغان ها شکل نگرفته بود، بلکه در کنفرانس بن و با حمایت قاطع نیروهای عسکری بین المللی مهندسی شد.

تمام انتخابات پس از آن، از جمله انتخاباتی که ریاست جمهوری او را تثبیت کرد، در چارچوبی تأمین مالی شده، محافظت شده و اداره شده توسط بازیگران خارجی برگزار شد. اکنون ارجاع به «اراده ملت» بدون اذعان به آن وابستگی، تأمل نیست، بلکه باز نویسی واقعیت است.

غنی همچنین تلاش می کند پنج سال اخیر را عامل اصلی وضعیت کنونی افغانستان معرفی کند. این دعوت گزینشی از تاریخ است. ضعف های ساختاری دولت افغانستان، وابستگی آن به حمایت نظامی خارجی، و ناکامی در ایجاد مشروعیت پایدار داخلی، پدیده های جدید نبودند. این ها خصوصیات تعیین کننده نظامی بودند که او رهبری می کرد.

فروپاشی در خلأ به وجود نیامد، بلکه نتیجه منطقی یک ساختار بود.

حتی دعوت او برای بی طرفی نیز فاقد جدیت عملی است. بی طرفی با بیانیه اعلام نمی شود، بلکه نیازمند شناسایی، ظرفیت اجرایی و پذیرش منطقه یی است. افغانستان در وضعیت کنونی فاقد ابزارهای تهداب برای تضمین چنین جایگاهی است.

در نهایت، آنچه از بیانیه غنی برمی آید، رهبری نیست، بلکه موضع گیری دوباره است. تلاشی برای بازگشت به صحنه بدون مواجهه با شکاف اعتبار که خروج او و عواقبش را تعریف می کند.

در زمانی که افراد ملکی افغان با تهدیدات واقعی و فوری روبه رو هستند، کشور به دعوت های انتزاعی برای گفت و گو یا ادعاهای نادرست درباره انزوا نیاز ندارد. آنچه نیاز است، وضوح درباره قدرت، مسئولیت و محدودیت های مباحث سیاسی است. پیام غنی هیچیک از این ها را ارائه نمی کند. در عوض، نمونه ای را تقویت می کند که افغان ها به خوبی با آن آشنا هستند: هنگام مواجهه با واقعیت های سخت، تحلیل با ابهام جایگزین می شود و پاسخ گویی با فاصله گذاری حساب شده. در شرایط کنونی، این نه تنها ناکافی است، بلکه فاقد صلاحیت است.